

نظریه خنثی سازی جرم و ارتباط آن با عدالت ترمیمی

اسمعیل رحیمی نژاد* - مهدی آفایاری** - غلامرضا قلی پور***

(تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۲۳)

چکیده

عدالت ترمیمی به عنوان رویکردی نوین در عرصه عدالت کیفری، در صدد جبران زیان های حاصل از جرم و ترمیم روابط از هم گسیخته است. آنچه در این میان مهم است، شناخت مبانی نظری این مفهوم است.

در این پژوهش، نظریه خنثی سازی جرم به عنوان یکی از مبانی نظری عدالت ترمیمی مورد بررسی قرار گرفته است تا ارتباط این دو مشخص شود. مطابق این نظریه، فرد بزهکار علی رغم آگاهی از زشتی و نادرستی عمل خویش، با به کارگیری پنج فن؛ «انکار بزه دیده»، «انکار مسؤلیت»، «انکار صدمه و زیان»، «وفاداری به تعهدات بالاتر» و «محکوم کردن محکوم کنندگان» اقدام به خنثی ساختن تصویر قبیح جرم کرده و ارتکاب جرم را «موجه» می داند که در نتیجه آن، مسیر وقوع جرم هموارتر می شود. برنامه های عدالت ترمیمی زمینه ای فراهم می سازند تا شخص بزهکار در جریان یک فرایند مشارکتی و جامعوی پی به نادرستی کردار خود و فنون توجیه کننده آن برده و مسؤلیت اعمال خود را بپذیرد.

این پژوهش در صدد است تا با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و شیوه کتابخانه ای به بررسی این موضوع بپردازد.

واژگان کلیدی: مبانی نظری، عدالت کیفری، عدالت ترمیمی، خنثی سازی، نظریه خنثی سازی جرم

* دانشیار گروه حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه تبریز

** دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)
mehdiaghayari@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری رشته حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

برای مدّتی طولانی، «عدالت کیفری مبتنی بر سزادهی» به عنوان تنها سازوکار برخورد با پدیده مجرمانه محسوب می‌شد. تا اینکه به تدریج «عدالت کیفری مبتنی بر اصلاح و بازپروری بزهکاران» نیز ظهور کرده و آثاری از خود بر جای گذاشت. با این حال، به مرور زمان مشخص شد که هر یک از دو الگوی بالا ایرادات و معایب خود را دارند، به نحوی که نتوانسته‌اند به اهداف خود دست پیدا کنند. بدین منظور و در جهت رهایی از نارسایی‌های این دو، رویکرد نوینی ظهور کرد که مشهور به «عدالت ترمیمی» می‌باشد. عدالت ترمیمی الگوی جدیدی در سیاست جنایی است که بر احیای حقوق بزه‌دیده و حلّ و فصل مسائل ناشی از وقوع بزه و ترمیم خسارت‌ها به ویژه خسارت‌های وارده بر بزه‌دیده و نیز احیای بزهکار با مشارکت آزادانه و فعال بزه‌دیده و بزهکار و جامعه محلی، از طریق مذاکره و گفتگو، در قالب سازوکارهایی مانند میانجی‌گری و نشست‌های گروهی و خانوادگی و مدل حلقه‌ها و رسیدن به مصالحه و توافق اجماعی تأکید می‌نماید.

آنچه در این میان از اهمّیت زیادی برخوردار است، شناخت مبانی نظری عدالت ترمیمی است. برای مبناسازی دینی و اخلاقی و جرم‌شناختی این الگوی جدید کیفری، بایستی بنیان‌های نظری این مفهوم را شناخت تا علاوه بر نهادینه کردن فرایندها و برنامه‌های آن در قلمرو سیاست جنایی، به ثبات و دوام این پارادایم نوین کمک مؤثری نمود. بدین منظور، تا به امروز نظریات متعدّدی به عنوان مبانی نظری عدالت ترمیمی ارائه شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «نظریه کنترل اجتماعی»^۱، «نظریه العاگرایی حقوق کیفری»^۲، «نظریه خنثی‌سازی جرم»^۳، «نظریه شرمساری بازاجتماعی‌کننده»^۴ و «دکترین احیای نفس»^۵.

بر مبنای «نظریه العاگرایی حقوق کیفری»، بزهکاری ناشی از عملکرد حقوق کیفری و نظام عدالت کیفری بوده و بایستی طی سه مرحله جرم‌زدایی، قضازدایی و کیفرزدایی، نظام حقوق کیفری را ملغی کرده و از ضمانت اجراهای اداری، مدنی و ترمیمی استفاده نمود و نیز از مشارکت جامعه مردمی در رسیدگی به وضعیت‌های مسأله‌ساز بهره جست. ارتباط عدالت ترمیمی با این دیدگاه در این است که آموزه مدل ناب‌خواهی در عدالت ترمیمی دقیقاً منطبق با این رویکرد بوده و حتی العاگرایان معتقدند که مدل موردنظر آنها برای مدیریت

1. Social Control Theory
2. Abolition of Criminal Law Theory
3. Theory of Neutralization of Crime
4. Re-integrative Shaming Theory
5. Doctrine of Soul Vivification

وضعیت‌های مسأله‌ساز، عدالت ترمیمی می‌باشد. هم‌چنین الغاگرایان از ضمانت اجرای ترمیمی و نیز مشارکت شوراهای مردمی یاد می‌کنند که هر دو در عدالت ترمیمی متبلور است (ن.ک؛ پرادل، ۱۳۸۱، صص ۱۳۹-۱۳۵؛ و رایت و دیگران، ۱۳۸۴، صص ۴۳-۴۰).

نظریه دیگر، «نظریه کنترل اجتماعی» هیرشی^۱ می‌باشد. مطابق این نظریه، بزهکاری نتیجه تضعیف و سست شدن قیود اجتماعی شخص است. یکی از عناصر این نظریه، وابستگی عاطفی است که بر مبنای آن، اگر شخصی وابستگی‌ها و علقه‌های عاطفی قوی با اطرافیان خود (والدین، دوستان، همسالان، همکاران و) داشته باشد کمتر مرتکب جرم می‌شود (ن.ک؛ وُلد و دیگران، ۱۳۸۸، صص ۲۹۷-۲۸۲). عدالت ترمیمی از آن جهت که جرم را موجب اختلال و گسست در روابط بین اشخاص دانسته و در برنامه‌های خود تلاش دارد که علقه‌های اجتماعی بزهکاران با مشارکت‌دهی اعضای جامعه محلی و بزه‌دیده و بزهکار تقویت شده تا در آینده کمتر مرتکب جرم شود، با این نظریه در ارتباط است.

نظریه دیگری که از سوی جان برایت ویت^۲ استرالیایی ارائه شده است، «شرمنده‌سازی بازاجتماعی‌کننده» می‌باشد. این نظریه بیانگر آن است که بزهکار توسط اطرافیان خود که دیدگاه آن‌ها برای بزهکار مهم و حساس است (از قبیل خانواده‌ها، دوستان، همکاران، معلمان و) به خاطر ارتکاب جرم شرمسار خواهد شد. البته سرزنش حامیان وی فقط ناظر بر فعل ارتكابی است نه حیثیت و کرامت انسانی او. در غیر این صورت، هدف بازاجتماعی شدن محقق نخواهد شد و صورت دیگری از شرمنده‌سازی با وصف طردکننده یا رسواکننده محقق می‌شود که برابند دستگاه عدالت کیفری سنتی است. در فرایند شرمنده‌سازی، بزهکار علاقه و حساسیت اطرافیان را نسبت به خود درک می‌کند و در اثر تحقق شرم حاصله از بزه ارتكابی در یک فضای احترام‌آمیز، سعی خواهد نمود که از این به بعد، شهروند مطیع قانون باشد تا دیگر تجربه تلخ شرم را حس نکند (ن.ک؛ وایت و دیگران، ۱۳۹۰، صص ۳۹۰-۳۵۵). ارتباط عدالت ترمیمی با این نظریه بدین ترتیب است که عدالت ترمیمی دارای فرایندهایی است که منجر به ارزیابی و سنجش اعمال بزهکار توسط خود می‌شود. در این فرایند، بزهکار متوجه می‌شود که رفتار او برخلاف ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی است و در نتیجه این ارزیابی به خود خشم می‌گیرد و از طرف دیگر در فرایندهای ترمیمی شأن و حیثیت انسانی تمام مشارکت‌کنندگان به نحو مطلوبی مصون از تعرض بوده و در مورد بزهکار هم، چنین اصلی صادق است. بزهکار در

1. Travis Hirschi
2. John Braithwaite

فرایندهای ترمیمی احساس احترام به خود را حس می‌کند و با شرم ناشی از ارتکاب بزه و ملاحظه احترام دیگران به او در مسیر بازاجتماعی شدن قرار می‌گیرد. هم‌چنین به نظر برخی محققین شرم حاصله در وجود بزهکار اثرات ترمیمی روانی و عاطفی برای بزه‌دیدگان داشته و منجر به التیام روانی بزه‌دیدگان می‌شود.

نظریه دیگر، «دکترین احیای نفس» است. بر اساس این نظریه که منبعث از آموزه‌های دینی و اخلاقی است، احیای یک انسان به مثابه احیای تمام انسان‌ها بوده که وجود نفخه الهی و کرامت ذاتی انسان‌ها علت چنین حکمی می‌باشد. ارشاد و هدایت انسان و نجات او از فساد و گمراهی، جبران و ترمیم همه‌جانبه (مادی، روانی، عاطفی) انسانی که متحمل خسارت‌هایی شده و نیز نجات فرد از مرگ حتمی مفاهیمی هستند که برای عبارت «احیاء» به کار رفته است. این نظریه، تمامی ابعاد مادی، روانی و زیستی انسان را مورد توجه قرار می‌دهد. عدالت ترمیمی از یک جهت با ترمیم کلیه خسارت‌های وارده به بزه‌دیدگان، عدالت واقعی را که احیاءکننده بزه‌دیده است برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد که ترجمانی از فرموده مولای متقیان حضرت علی (ع) است؛ آنجا که می‌فرمایند: «العدل حیاة». و از جهت دیگر، عدالت ترمیمی به دنبال احیای ارزش‌های انسانی و ترمیم روابط مختل شده بزهکار با بزه‌دیده بوده و از سوی دیگر با ایجاد شرم واقعی در بزهکاران و تغییر چشم‌انداز اخلاقی آن‌ها و ارائه الگوی تربیتی مطلوب در جریان فرایندهای ترمیمی و از همه مهم‌تر احترام به کرامت و حیثیت انسانی بزهکار، موجب احیاء بزه‌دیدگان و بزهکاران می‌گردد. زیرا تجربه‌های تلخ بزه‌دیدگی را از بزه‌دیده می‌زداید و او را از خطر بزه‌دیدگی مجدد نجات می‌دهد و برای او امنیت خاطر روانی فراهم نموده و از انزوا و افسردگی اجتماعی بزه‌دیده ممانعت به عمل می‌آورد و در مورد بزهکار هم از طریق ایجاد شرم و جلوگیری از الصاق برچسب مجرمیت به وی و تغییر دیدگاه اخلاقی او و گرامی داشتن کرامت وی، موجبات احیای قابلیت‌های انسانی آن‌ها را فراهم می‌کند (ن.ک؛ رحیمی نژاد، ۱۳۸۹، صص ۱۴۴-۱۲۷).

از دیگر نظریاتی که به عنوان بنیان نظری عدالت ترمیمی ابراز گردیده، «نظریه خنثی‌سازی جرم» است. این نظریه توسط دیوید ماتزا^۱ و گرشام سایکس^۲ ارائه شده است. در این پژوهش به طور تفصیلی به بررسی این نظریه و نحوه ارتباط آن با عدالت ترمیمی خواهیم پرداخت. بدین منظور در ابتدا به مفهوم عدالت ترمیمی و تاریخچه آن اشاره کرده و سپس به تبیین نظریه خنثی‌سازی جرم پرداخته و در نهایت، ارتباط این نظریه با عدالت ترمیمی و تأثیر آن‌ها بر

1. DavidMatza

2. Gresham Sykes

یکدیگر را بررسی خواهیم کرد.

۱. عدالت ترمیمی

از آنجا که شناخت دقیق نحوه ارتباط عدالت ترمیمی با نظریه خنثی‌سازی جرم، در گرو آشنایی نسبی با پیشینه و مفهوم عدالت ترمیمی است، لذا در این قسمت به بررسی تاریخچه و مفهوم عدالت ترمیمی می‌پردازیم.

۱-۱. تاریخچه عدالت ترمیمی

در رابطه با پیشینه عدالت ترمیمی، دو دیدگاه کلی وجود دارد. برخی از محققان، تاریخچه عدالت ترمیمی را به قدمت تاریخ زندگی بشر می‌دانند. برای نمونه، جان برایث ویت، عدالت ترمیمی را به عنوان الگوی برجسته عدالت جنایی در سراسر تاریخ بشر و برای همه مردم جهان مطرح می‌نماید (ن.ک؛ بریث ویت، ۱۳۸۵، صص ۵۲۸-۵۲۷). استدلال این دسته از محققان این است که در طول تاریخ زندگی بشر سنت‌های ترمیمی اجراء می‌شدند و حل و فصل اختلاف از طریق برنامه‌های قومی و قبیله‌ای که منتهی به سازش و مصالحه می‌گردید، انجام می‌شد. در همین رابطه، المار ویت کمپ^۱ مدعی است که خونخواهی به ندرت در میان جوامع اسکیمویی حتی در موارد قتل عمد صورت می‌گرفت و این موضوع ناشی از قابلیت این جوامع برای حل و فصل اختلافات بود. به نظر ایشان ابداع عبارت «ترمیم و جبران» توسط آلبرت اِگلاش^۲ مطابق با عرف‌ها و سنت‌های جوامع اسکیمویی بود. ایشان تاریخچه عدالت ترمیمی را از زمان تشکیل اجتماعات انسانی قلمداد می‌نماید (Weitekamp, 1991, p. 81).

ایرادی که بر این دیدگاه وارد است این است که گرچه برنامه‌های ترمیمی در جوامع بومی وجود داشته است، ولی رویکرد سزادهی و انتقام‌جویانه به طور گسترده‌ای مورد استفاده این جوامع بود. بنابراین «عطف سابقه عدالت ترمیمی در مفهوم نوین به تاریخ تشکیل اجتماعات انسانی اغراق‌آمیز بوده و ناشی از مطالعه سطحی نگرانه مردم‌شناسی و استفاده گزینشی از مثال‌های تاریخی است» (Sylvester, 1996, P. 12). مثال‌های تاریخی ترمیم و حل و فصل اختلافات از طریق گفتگو، حاکی از تاریخچه عدالت ترمیمی نیست. هدف محققینی که سابقه این نظریه را به قدمت تاریخ زندگی بشر و تشکیل اجتماعات انسانی می‌دانند، این است که به

1. Elmar Weitekamp

2. Albert Eglash

رویکردهای این پارادایم جدید مشروعیت بخشند تا ترویج برنامه‌های عدالت ترمیمی و سیاستگذاری ایده‌های این نظریه تسهیل یابد.

عدالت ترمیمی به عنوان یک رویکرد نوین در عدالت کیفری در دهه ۱۹۷۰ میلادی ظهور کرد. اولین کسانی که از این اصطلاح استفاده کردند، «آلبرت اِگلاش» و «آر. بارت»^۱ بودند. اِگلاش که از او تحت عنوان واضع اصطلاح عدالت ترمیمی یاد می‌شود، در سال ۱۹۷۷ در مقاله‌ای تحت عنوان «فرا تر از استرداد: استرداد خلاق» بر ضرورت توجه به عدالت ترمیمی تأکید کرد (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۷۱). «آر. بارت» در همین سال در آمریکا تحت عنوان مقاله‌ای به نام «ترمیم: پارادایم نوین عدالت کیفری»^۲ در نشریه‌ای به نام «Ethics»، عدالت ترمیمی را تشریح و تبیین نمود. در همین سال «نیل کریستی»^۳ نوژی با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «اختلاف‌ها به عنوان دارایی»^۴، اختلاف برخاسته از جرم را به «دارایی و مال» بزه‌دیده و بزه‌کار تشبیه نمود که توسط مقامات عدالت کیفری و مقامات عمومی جامعه به سرقت رفته است و بایستی به مالک اصلی آن بازگردانده شود. در سال ۱۹۸۵ «هوارد زهر»^۵ به عنوان یکی از پیشگامان اصلی ترمیمی طی یک مقاله کوتاهی تحت عنوان «عدالت ترمیمی - عدالت سزادهی»^۶، مدل جامع عدالت ترمیمی را تشریح نمود. مطالعات هوارد زهر در این سال نشان داد که نمونه و نسخه فعلی عدالت کیفری که در حال حاضر ما آن را طبیعی انگاشته و منطقی می‌دانیم در حقیقت تحوّل عمومی نظریه‌های کلاسیک عدالت کیفری، تنها در طول دو قرن اخیر بوده است (عبّاسی (ب)، ۱۳۸۲، صص ۵۸-۵۹). اولین برنامه عدالت ترمیمی در قالب برنامه‌های ایجاد سازش میان بزه‌دیده با بزه‌کار نیز در سال ۱۹۷۴ میلادی در کانادا تحت حمایت کلیسای محلی منونیت^۷ و با استفاده از روش میانجی‌گری و ملاقات چهره به چهره بزه‌دیده - بزه‌کار اجراء شد (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۷۲) که هم‌اکنون با توجه به استقبال گسترده از برنامه‌های عدالت ترمیمی در اروپا، آمریکا، کانادا، نیوزیلند و استرالیا، این رویکرد در حال جهانی شدن است.

۲-۱. مفهوم عدالت ترمیمی

محققین و جرم‌شناسان از عدالت ترمیمی تعاریف متعددی را ارائه نموده‌اند. با این وجود،

1. R. Barnett
2. Restoration a new paradigm of criminal justice
3. Nils Christie
4. Conflicts as property
5. Howard Zehr
6. Retributive Justice- Restorative Justice
7. Mennonite

تاکنون تعریف جامع و مانعی از این مفهوم ارائه نشده و هیچ اتفاق‌نظری در خصوص تعریف آن وجود ندارد. هوارد زهر با تأکید بر کارکرد عدالت ترمیمی آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «عدالت ترمیمی فرایندی است برای درگیر نمودن کسانی که سهمی در یک جرم خاص دارند - تا آنجا که امکان‌پذیر است - تا به طریق جمعی نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان‌ها و تعهدات جهت التیام و بهبود بخشیدن و راست گردانیدن امور به اندازه‌ای که امکان‌پذیر است، اقدام نمایند» (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۸). مارتین رایت^۱ انگلیسی نیز عدالت ترمیمی را این‌گونه تعریف می‌کند: «عدالت ترمیمی عدالتی است که تلاش می‌کند که بین منافع بزه‌دیده و جامعه و نیاز به بازپذیری اجتماعی بزهکار توازن و تعادل ایجاد نماید و می‌کوشد که ترمیم و بهبود وضعیت بزه‌دیده را تا حد امکان عملی ساخته و در این مسیر تمام اشخاصی را که به نحوی در حادثه مجرمانه نفعی دارند، (مانند بزه‌دیده، بزهکار و وابستگان آن‌ها و نمایندگان جامعه و مقامات عدالت کیفری) به مشارکت فعال و سازنده برای ایجاد چنین توازنی فرا می‌خواند» (عباسی (ب)، ۱۳۸۲، ص ۵۷). از نظر هلن بوئن^۲، «عدالت ترمیمی بزه را نوعی تخطی نسبت به مردم و روابط میان آن‌ها می‌داند. این فرایند تعهداتی را به وجود می‌آورد تا از آن طریق مسائل سامان یابند. عدالت ترمیمی، بزه‌دیده، بزهکار و جامعه را درگیر جستجویی در جهت یافتن راهکارهایی برای کمک به ترمیم، آشتی و ایجاد اطمینان خاطر می‌نماید» (شیری، ۱۳۸۵، ص ۲۲۹).

یکی از تعاریفی که در عین اختصار، واجد خصائص و اهداف عدالت ترمیمی می‌باشد، تعریفی است که تونی مارشال^۳ ارائه نموده است. از نظر وی، «عدالت ترمیمی فرایندی است که در آن کلیه کسانی که در خصوص یک جرم خاص سهمی دارند گرد هم می‌آیند تا به طور جمعی درباره چگونگی برخورد با آثار و نتایج جرم و مشکلات ناشی از آن برای آینده تصمیم گرفته، راه‌حلی بیابند» (غلامی، ۱۳۸۵، ص ۹).

با دقت در تعریف فوق می‌توان به پنج ویژگی کلیدی منتج از آن به شرح ذیل اشاره نمود:

۱) عدالت ترمیمی دعوتی است به مشارکت کامل و اتفاق‌نظر و اجماع: این امر بدان معناست که بزه‌دیدگان و بزهکاران اصولاً درگیر موضوع می‌شوند. با وجود این، کسان دیگری که احساس می‌کنند منافع آن‌ها نیز تحت‌تأثیر واقعه مجرمانه قرار گرفته است (به عنوان مثال همسایگانی که به طور غیرمستقیم تحت‌تأثیر جرم قرار گرفته‌اند) نیز می‌توانند مشارکت نمایند. دعوت به مشارکت با تأکید بر منافع و فواید حاصل از دخالت و درگیری، داوطلبانه است.

1. Martin Wright
2. Helen Bowen
3. Tony Marshall

۲) عدالت ترمیمی در جستجوی آن است که آنچه را که نقض شده است، بهبود بخشد: پرسش محوری در هر فرایند عدالت ترمیمی این است که بزه‌دیده به چه چیزی نیازمند است تا بهبود یابد و خود را بازیافته، احساس آرامش و امنیت مجدد نماید. ممکن است بزه‌دیدگان نیازمند اطلاعاتی باشند. آنان ممکن است نیازمند آن باشند که سریعاً خشم خود را نسبت به کسی که به آنان ضرر و زیانی وارد کرده است ابراز نمایند. آنان ممکن است نیازمند جبران و ترمیم زیان وارده باشند. بزهکاران نیز ممکن است بخواهند جهت بهبود شرایط اقدام کنند. آنان می‌خواهند از احساس گناه و ترس رهایی یابند و برای ترمیم و بازسازی آنچه در نتیجه جرم از بین رفته است، نیازمند فرصتی می‌باشند.

۳) عدالت ترمیمی در جستجوی ایجاد احساس پاسخگویی کامل و مستقیم است: بزهکاران باید با کسانی که به آنان ضرری وارد کرده‌اند، روبه‌رو گردند و ملاحظه نمایند که اقدامات آنان چگونه منجر به ضرر و زیان دیگری شده است. آنان باید در مورد رفتار خود توضیح دهند تا بزه‌دیده و جامعه بتوانند آن را درک کنند. بزهکاران باید گام‌هایی را جهت ترمیم زیان‌های ناشی از جرم بردارند.

۴) عدالت ترمیمی در جستجوی بازگرداندن وحدت و هماهنگی به آن چیزی است که در نتیجه جرم گسسته شده است: جرم موجب ایجاد نوعی تقسیم‌بندی و انشقاق میان مردم (تقسیم افراد به بزهکار و بزه‌دیده) و نیز نوعی گسستگی در جامعه محلی است. این انشقاق یکی از مهم‌ترین زیان‌های ناشی از ارتکاب جرم است. فرایندهای ترمیمی اقداماتی برای ایجاد آرامش و توافق میان بزهکار و بزه‌دیده و بازگرداندن هر دوی آن‌ها به جامعه است. رویکرد ترمیمی معتقد است که نقش‌های بزه‌دیده و بزهکار باید موقتی باشد نه دائم. هر کدام از آن‌ها باید به آینده‌ای که از گذشته‌ای توأم با خاطره جرم رهاست، رهنمون گردند و بیش از آن در چنبره جرمی که مرتکب شده (مجرم) یا متحمل شده است (بزه‌دیده) نباشند.

۵) عدالت ترمیمی در جستجوی تقویت جامعه محلی جهت پیشگیری از زیان جرم در آینده است: جرم موجب ایجاد ضرر و زیان است. اما علاوه بر این، جرم آشکارکننده شرایط ناعادلانه قبل از وقوع آن نیز هست. این وضعیت می‌تواند به ایجاد کشمکش و درگیری طولانی میان بزهکار و بزه‌دیده منجر شود. به گونه‌ای که در بروز رفتار مجرمانه نیز نمود یافته است. این شرایط ممکن است ناشی از یک وضعیت ساختاری، در قالب نابرابری اقتصادی یا نژادی باشد. این امر گرچه برای بزهکار عذری جهت توجیه ارتکاب جرم نیست، اما باید برای

تقویت جامعه و در نتیجه ایجاد امنیت بیشتر در آن مورد توجه قرار گیرد (غلامی، در؛ نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۹، صص ۷۲۵-۷۲۴؛ و غلامی، ۱۳۸۵، صص ۱۱-۹).

فهم دقیق عدالت ترمیمی در گرو شناخت مبانی نظری آن است. بدین معنی که بر چه اساسی می‌توان به توجیه این مفهوم و برنامه‌های ترمیمی پرداخت. به عبارت دیگر، کدامین اندیشه‌ها زمینه پیدایش و پذیرش این الگوی نوین عدالت کیفری را فراهم ساخته‌اند. همان‌طور که گفته شد یکی از بنیان‌های نظری عدالت ترمیمی، نظریه خنثی‌سازی جرم می‌باشد که جهت شناخت ارتباط آن با عدالت ترمیمی می‌بایست مفهوم دقیق آن مورد بررسی واقع شود.

۲. نظریه خنثی‌سازی جرم

این نظریه که «فنون خنثی‌سازی» هم نامیده می‌شود و آموزه‌های آن جنبه روان‌شناختی نیز دارد، مشتمل بر فنونی است که در پرتو به کارگیری آنها، تصویر قبیح جرم از ذهن مرتکب پاک شده و ارتکاب جرم تسهیل می‌یابد. در این مبحث ابتدا با ارائه‌کنندگان این نظریه آشنا شده و سپس به خاستگاه این نظریه و فنون خنثی‌سازی جرم و انتقادات وارده بر آن اشاره می‌کنیم.

۲-۱. بنیان نظریه خنثی‌سازی جرم

این نظریه توسط آقایان دیوید ماتزا و گرشام سایکسدر دهه ۱۹۶۰ میلادی مطرح شد. ماتزا بزهداری نوجوانان را مورد تحقیق و مطالعه قرار داده و به همراه سایکس نظریه خنثی‌سازی را مطرح نمود.

دیدگاه ماتزا و سایکس در خصوص بزهدار بر آن است که تمام مجرمان مقید به نظام ارزشی جامعه هستند. در این دیدگاه «بزهداران هم زشتی عمل خود را می‌پذیرند و ارزش‌های متعارف را قبول دارند. اما در مورد اینکه ارتکاب جرم چگونه اتفاق می‌افتد، ماتزا چنین پاسخ می‌دهد که علت بزهداری اطفال را باید در موقعیت‌های خاص جستجو کرد که جوانان در آن موقعیت‌ها قرار دارند. یعنی محیط پیرامون و محیطی که آن‌ها را دور هم جمع می‌کند. این تشکل جوانان به آنان اجازه می‌دهد که استرس دوره نوجوانی و جوانی را خنثی کنند. در این تشکل یک احساس جمع بودن و همبستگی به جوانان دست می‌دهد. برخی از این تشکل‌ها ممکن است منجر به یک سوء تفاهم و تحقق وضعیتی شود، که آن وضعیتی جرم‌زا می‌باشد. این تشکل‌ها علی‌الاصول کارکرد مثبت دارند. اما در شرایطی که فرد کار و موقعیت اجتماعی فعال نداشته باشد، این تشکل‌ها مستمر و دائم می‌شود. پس اگر فرد نوجوان و جوان، موفق به کار و ازدواج و ورود به فعالیت

هایی شود که هویت اجتماعی پیدا کند، فوراً از تشکل خارج می‌شود. اما اگر زمانی این تشکل‌ها دایمی شوند، زمینه‌ساز جرم شده و آن در صورتی است که شخص موفق نشود در سنی که استعداد کار دارد، فعالیت رسمی و هویت اجتماعی داشته باشد» (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۷، صص ۳۲۹-۳۲۸). بزهکاری نوجوانان و جوانان در درون این تشکل‌ها با استفاده از فنون و روش‌هایی روی می‌دهد که در بحث از تشریح این نظریه خواهد آمد.

ماتزا معتقد است که بزهکاران دارای اعتقادهای اخلاقی متعارفند، ولی آن‌ها را با توجه‌هایی بی‌اثر می‌سازند. به گونه‌ای که بتوانند مرتکب اعمال بزهکارانه شوند، بی‌آنکه احساس گناه کنند. نظریه ماتزا تأکید می‌کند که بزهکاران به نظم اخلاقی متعارف پیوند می‌خورند و برای ارتکاب اعمال بزهکارانه باید خودشان را از آن قید و بندها آزاد کنند (وولد و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۲۸۱). وی در کتاب «بزهکاری و سرگردانی»^۱ در ارزیابی مصاحبه‌های خصوصی با بزهکاران به این نتیجه رسیده است که بزهکاران به رفتارهای بزهکارانه خود ارجی نمی‌نهند و آن را از نظر اخلاقی نادرست قلمداد می‌نمایند، ولی با استفاده از استدلالات خود، اعمال خود را بی‌غل و غش می‌پندارند و ارزش‌های اخلاقی را که معتقد به آن هستند، بی‌اثر می‌سازند. وقتی بزهکار فنون خنثی‌سازی جرم را به کار می‌بندد و التزام اخلاقی به قانون سست می‌شود، در یک وضعیت سرگردانی قرار می‌گیرد و در این وضعیت است که از میان اعمال قانونی یا بزهکارانه یکی را انتخاب خواهد کرد. مفهوم سرگردانی زمانی اتفاق می‌افتد که کنترل‌های اجتماعی سست یا تضعیف می‌شود و فرد احساس می‌کند که هیچ کنترلی بر اوضاع و احوال زندگی‌اش اعمال نمی‌شود و سرنوشت در انتظار اوست. بزهکار در مقابل این وضعیت واکنش نشان می‌دهد که این واکنش در قالب رفتار بزهکارانه نمایان می‌گردد. زیرا بزهکاران نمی‌خواهند که در نقش «جوجه» ظاهر شوند (Matza, 1964, p. 33).

به طور خلاصه باید گفت که چارچوب کلی نظریه ماتزا و سایکس به این گونه است که بزهکاران در عین حال که قواعد و مقررات حاکم بر جامعه را ارج می‌نهند، ولی برای قانون‌شکنی و ارتکاب جرم، فرایندی روانی در ذهن آن‌ها شکل می‌گیرد که ارتکاب جرم را براساس فنون خود، موجه نموده و با استفاده از این سازوکارها خود را از قیود اجتماعی رها می‌کنند.

۲-۲. تبیین نظریه خنثی‌سازی جرم و فنون آن

قبل از اینکه به تشریح فنون خنثی‌سازی جرم بپردازیم، بهتر است جایگاه و خاستگاه

جرم‌شناختی این نظریه را مورد بررسی قرار دهیم. جرم‌شناسان، نظریه‌خنثی‌سازی جرم را جزو نظریه‌های خردمحور دانسته و این نظریه‌ها را چنین توصیف می‌نمایند: «این نظریه‌ها معتقدند که مجرم تفاوت ماهوی با غیرمجرم ندارد و اتفاقاً بزهکار فرد بسیار اجتماعی شده‌ای است و می‌داند که چگونه در مواقع فشارهای اجتماعی - اقتصادی استراتژی طرح کند. مجرم می‌داند که چرا مرتکب جرم می‌شود و چگونه آن را باید انجام دهد و برای خود توجیه کند در نظریه‌های خردمحور بزهکار فردی انتخابگر، حسابگر، اجتماعی و فعال است. در دیدگاه طرفداران نظریه‌های خردمحور، انسان بزهکار قربانی جبر اقتصادی و فرهنگی نیست. قربانی فقر و خرده فرهنگ مجرمانه نیست؛ بلکه برعکس، یک عامل یا سوژه‌ای است که دست به انتخاب استراتژی می‌زند» (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۷، صص ۳۲۷-۳۲۵).

ایشان نظریه‌های خردمحور را مشتمل بر سه نظریه‌خنثی‌سازی جرم (فنون خنثی‌سازی)، رابطه و پیوند اجتماعی (کنترل اجتماعی هیرشی) و نظریه‌های انتخاب عقلانی دانسته و معتقد است که دو نظریه اول، ناظر بر بزهکار بوده که چرایی ارتکاب جرم از منظر مطالعه مجرم به عنوان عامل حسابگر مورد بررسی واقع شده و نظریه‌های انتخاب عقلانی بیشتر ناظر به بزه‌دیده هستند و در این نظریه‌ها بزهکار تابعی از رفتار و وضعیت بزه‌دیده می‌باشد (ن.ک؛ نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۷، صص ۳۳۹-۳۲۵). وجه غالب نظریه‌های خردمحور را بزهکار و بزه‌دیده تشکیل می‌دهند. به این ترتیب، نظریه ماترا از این جهت در نظریه‌های خردمحور مورد بحث قرار می‌گیرد که به موجب آن فراگیری بزهکاری نیاز به فراگیری هم‌زمان روش‌های خنثی‌سازی موانع درونی فرد دارد. خنثی کردن این موانع، ارتکاب جرم را برای او عملی مشروع جلوه داده و تسهیل می‌کند. پس فنون خنثی‌سازی به بزهکار اجازه می‌دهد که به عمل خود همان اعتباری را دهد که فرد درستکار به عمل خود می‌دهد. فنون خنثی‌سازی ناظر به قبل از ارتکاب جرم است. با این فنون، فرد راه ارتکاب را برای خود تسهیل می‌کند. خنثی‌سازی باعث می‌شود عقلانیت مجرم، او را از ارتکاب جرم باز ندارد. در واقع منظور از خنثی‌سازی در اینجا، خنثی‌سازی عقلانیت است. خنثی کردن نیروی وجدان یا پلیس درونی منظور است. دلیل تراشی‌ها به فرد اجازه می‌دهد اعتبار هنجارها یا ارزش‌ها یا یک ماده قانونی را خنثی و آنها را برای خود بی‌اثر کند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۷، صص ۳۳۰-۳۲۹). آورده ماترا در نظریه فنون خنثی‌سازی این است که فراگیری بزهکاری ملازمه دارد با فراگیری و اشراف بر فنون خنثی‌سازی. فرد می‌تواند هنجارهای اجتماعی و قوانین دولتی را نقض کند، در عین اینکه به این قوانین دولتی و

هنجارهای اجتماعی بها می‌دهد. این فرق نظریه ماترا با نظریه‌های قبلی است. او می‌گوید مجرمین برای ارزش‌های اجتماعی اعتبار قائلند اما سعی می‌کنند آنها را برای خود بی‌اعتبار جلوه داده و به این ترتیب آنها را دور بزنند. به این ترتیب، تأکید دیوید ماترا بر عمل مجرمانه و عقلانیت جرم است که به موجب آن، مجرم فرد نامتعارفی نیست. نظریه او راجع به علل بزهکاری چیزی نمی‌گوید بلکه برای ما بزهکاری (به ویژه در اطفال) را توجیه می‌کند (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۰)

مطابق یافته‌های ماترا و سایکس، بزهکاران از طریق فنون یا دلیل تراشی‌هایی مرتکب جرم می‌شوند تا به واسطه این فنون، حس گناه ناشی از ارتکاب جرم را در خود خنثی نمایند. به عبارت دیگر، بزهکاران از طریق این فنون، راه بزهکاری را برای خود هموار می‌کنند تا در درون خویش احساس شرم و گناه نکنند و به قول معروف، «عذاب وجدان نگیرند». بر این اساس، «موجه‌انگاری» یا «خنثی‌سازی» را می‌توان یک فرایند روانی و شخصی دانست که در طول آن، فرد بزهکار از طریق فنون خاص، رفتار مجرمانه را برای خود یا دیگران توجیه کرده و بر احساس شرم و گناه درونی خود غلبه می‌کند. این سازوکار روانی مشتمل بر پنج فن می‌باشد که به توضیح آنها می‌پردازیم.

الف) انکار مسؤولیت: براساس این فن، بزهکاران مسؤولیت خود را با این ادعا که رفتار آن‌ها اتفاقی بوده یا ناشی از اجباری بوده است که از کنترل آن‌ها خارج می‌باشد، انکار می‌کنند. مثلاً مأمورین دولتی تلاش می‌کنند که از مسؤولیت خود در قبال رفتار مجرمانه در امور اداری طفره رفته و آن را انکار کنند؛ با این استدلال که قوانین خیلی پیچیده یا مبهم هستند یا اینکه عمل مجرمانه آنان عمدی نبوده و کاملاً تصادفی است و مشابه آن، بزهکارانی که عضو سازمان‌های گسترده هستند مسؤولیت خود را با این توجیه انکار می‌کنند که نقش آن‌ها بسیار ناچیز بوده و تحت امر مدیران ارشد مجبور به ارتکاب بزه شده‌اند (Copes and et.al, 2007, p. 446).

معمول‌ترین اصطلاح مورد استفاده این بزهکاران، این است که: «منظور انجام دادن آن نبود» (مارش و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵) و یا «منظورم این نبود» (ویلیامز و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷).

در این توجیه، بزهکاران وضعیتی را که در آن قرار گرفته‌اند؛ از قبیل وجود خانواده‌های نامناسب، همسایگان شرور و دوستان نامناسب و را عامل ارتکاب جرم می‌دانند و برای خود هیچ مسؤولیتی قائل نیستند. در واقع، خود را «قربانی» شرایط یا «آلت دست» حوادث و دیگران می‌دانند که نمی‌توان «تقصیر» و «مسؤولیتی» را بر گردن آنها نهاد. نمونه بارز این توجیه را

1. Denial of responsibility

می‌توان در گرانفروشی برخی اجناس از سوی بازاریان مشاهده نمود که به بهانه تحریم کشور، قیمت‌ها را چند برابر کرده و در برابر انتقاد مشتریان، تمامی تقصیر را بر گردن دولت و تحریم‌کنندگان می‌اندازند. این افراد می‌دانند که «گران‌فروشی» اقدام نادرست و ممنوعی است ولی با این فن، آن را توجیه می‌کنند؛ در حالی که می‌دانند بیش از قیمتی می‌فروشند که حتی با لحاظ آثار تحریم باید می‌فروختند.

ب) انکار ضرر و زیان وارده^۱: در این فن، بزه‌کار چنین می‌پندارد که رفتار مجرمانه او هیچ صدمه و زبانی به بزه‌دیده وارد نکرده است. با استفاده از این فن، بزه‌کار مثلاً عمل سرقت را به مثابه قرض گرفتن و نزاع دسته‌جمعی را به عنوان یک مشاجره و برخورد خصوصی بین طرفین می‌پندارند. معمول‌ترین اصطلاح مورد استفاده بزه‌کاران در مورد این فن، این است که: «من واقعاً نمی‌خواستم به کسی آسیب برسانم» (ویلیامز و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷) و یا «من به کسی آسیب نرساندم» (مارش و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵). برای نمونه، سارق اموال دیگران، ضرر ناشی از رفتار خود را این‌گونه توجیه می‌کند که بزه‌دیده می‌تواند خسارت خود را از طریق بیمه دریافت کند. یا کارمند دولت که از اتومبیل اداره برای امور شخصی استفاده می‌کند، رفتار خود را این‌گونه توجیه می‌کند که با این کار ضرر چندانی به دولت وارد نشده یا «پول بنزین را خودش پرداخت خواهد کرد» یا فردی که گل‌های کاشته شده از سوی شهرداری را کنده و در منزل خود می‌کارد، بر این باور است که زبانی وارد نشده است.

«هرگاه جامعه یک سری اعمال زیان‌بار خاصی را به عنوان عمل مجرمانه جرم‌انگاری نکند، در حالی که زیان‌بار بودن آن افعال برای اشخاص مسلّم باشد، استفاده از این فن از سوی بزه‌کاران مورد تقویت و تأیید مجدد قرار خواهد گرفت» (Coleman and William, 1987, p.411). به بیان دیگر با اتخاذ چنین رویکردی، تصور غیر زیان‌بار بودن افعال ارتكابی مجرمین در نزد آنان تقویت خواهد شد. زیرا بزه‌کاران استدلال می‌کنند که اگر فعل ارتكابی واجد آثار زیان‌بار می‌بود، از سوی قانونگذار جرم‌انگاری می‌شد. بزه‌کارانی که از این فن استفاده می‌کنند، ممکن است بپذیرند که رفتار آن‌ها در کل و عموماً ناشایست بوده، ولی در آن مورد خاص قابل قبول است. زیرا هیچ زیان واقعی به شخصی وارد نشده است.

پ) انکار بزه‌دیده^۲: برخی مواقع بزه‌کاران می‌پذیرند که افعال ارتكابی آن‌ها، موجب ورود خسارت و صدمه گردیده است، اما نگرش و دیدگاه ذهنی و اخلاقی خود را با انکار بزه

1. Denial of injury
2. Denial of victim

دیده، توجیه می‌کنند.

این فن می‌تواند در یک یا دو قالب اعمال گردد: نخست اینکه بزهکاران ممکن است ادعا کنند که برخی بزه‌دیدگان به طور ناشایستی عملی را انجام داده‌اند و بدین علت سزاوار آن هستند که مورد تعدی واقع شوند. بزهکاران افعال ارتكابی خود را چنین تفسیر و تعریف می‌کنند که رفتار آن‌ها نوعی عمل متقابل یا مجازات به حق، در حق بزه‌دیده بوده که بدان وسیله ادعا می‌کنند بزه‌دیدگان سزاوار عمل ارتكابی هستند. زیرا آن‌ها اشخاص خطاکاری هستند و بدین ترتیب جرم ارتكابی علیه این افراد به مثابه نوعی دادخواهی و انتقام‌گیری از عمل بزه‌دیده تلقی می‌شود و یا اینکه نوعی دفاع مشروع محسوب می‌شود. برای مثال، کارگران بزهکار نگرش ذهنی و اخلاقی خود نسبت به جرم ارتكابی علیه کارفرمایان خود را چنین توجیه می‌کنند که چون کارفرما از پرداخت افزایش حقوق ماهانه آنان امتناع می‌کند، بنابراین شایسته چنین برخوردی می‌باشد (Greenberg, 1990, pp. 561-568). شکل دیگر اعمال این فن، زمانی رخ می‌دهد که بزه‌دیده غایب یا ناشناخته باشد. در این موقعیت‌ها بزهکار می‌تواند به آسانی حقوق بزه‌دیده را نادیده گرفته و مرتکب جرم علیه وی شود. زیرا دیگر بزه‌دیده در کنار او نیست که وجدان بزهکار را برانگیخته و آن را بیدار کند. مثلاً بیشتر افراد خودشان را از مذمت و تقصیری که به خاطر ارتكاب جرم سرقت وجود دارد، بدین صورت رها می‌کنند که مال مسروق در مالکیت شخص معینی نیست (Debney, 1995, pp. 313-331). چنین توجیهی در زمان ارتكاب جرائم علیه اموال سازمان‌ها، ادارات و مؤسسات دولتی و غیردولتی بسیار مشاهده می‌شود؛ زیرا بزهکار چنین تصور می‌کند که ضرر به خود سازمان و اداره وارد شده و شخص خاصی قربانی نبوده است.

در نوع اول، بزه‌دیده به معنای واقعی و در نوع اخیر، بزه‌دیده به صورت فیزیکی و حقیقی، به نظر بزهکار وجود ندارد و ارتكاب جرم بدین علت توسط بزهکار توجیه می‌شود. چنین بزهکارانی شخصیت‌های داستان‌هایی مانند رابین‌هود را که از اشخاص ثروتمند سرقت می‌کردند، به نیکی یاد می‌کنند. معمول‌ترین اصطلاح مورد استفاده این بزهکاران، این است که: «آنها حقیقتاً بود» (ویلیامز و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷) و یا «حقیقتاً بود» (مارش و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵).

ت) محکوم کردن محکوم‌کنندگان: بزهکارانی که از این فن استفاده می‌کنند، به جای تأمل در فعل ارتكابی خود، برانگیزه‌ها و رفتارهای اشخاصی که بزه ارتكابی را تقبیح می‌کنند،

متمرکز می‌شوند. این بزهکاران معتقدند که دستگاه نظام عدالت کیفری و متولیان آن اعم از مسئولین قضایی و اداری و مقامات پلیس و مقامات دولتی، ریاکار یا مجرمینی با لباس مبدل و تغییر قیافه داده شده، هستند (Sykes and Matza, 1975, p. 668). برای نمونه، مجرمین یقه سفید برای توجیه جرایم ارتكابی خود چنین دلیل تراشی می‌کنند که دولت از طریق وضع مقررات شدید و محدودکننده تجاری، تجار را از سرمایه‌گذاری آزاد باز می‌دارد یا اینکه پزشکانی که در امور درمانی به تقلب محکوم می‌شوند، به غیرمنطقی بودن سیستم حاکم بر امور درمانی برای توجیه جرم ارتكابی خود استناد می‌کنند یا اینکه مجرمین می‌گویند که خود قضات رشوه‌خوار و فاسد هستند.

اهمیت این سازوکار از این لحاظ است که مجرمین از تأمل و تفکر درباره فعل ارتكابی خود به سمت تمرکز بر افعال دیگران تغییر جهت می‌دهند و با این وصف فعل ارتكابی خود را کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت جلوه داده که نایستی مورد توجه مسئولین دولتی و قضایی قرار گیرد (Copes and et.al, 2007, p. 117). اصطلاح معمول در میان این بزهکاران، این است که: «همه، به من بند می‌کنند» (ویلیامز، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷) و یا «آنها واقعاً بد هستند» (مارش و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵).^۱

ث) پابندی به اعتقادات و تعهدات بالاتر^۲: براساس این فن، بزهکاران ادعا می‌کنند که رفتار آن‌ها مشتمل بر یک سری تعهدات اخلاقی گروه خاصی است که به آن گروه تعلق دارند. گرچه بزهکار به هنجارهای قانونی آگاهی دارد، ولی برای اینکه تحت فشار التزام بالاتری است، مطابق با تعهدات و اعتقادات آن گروه بالاتر و در جهت اعمال وفاداری خود به آن گروه مرتکب جرم می‌شود. به عبارت دیگر، «تقاضاها و هنجارهای مسلط جامعه را فدای تقاضاهای گروه کوچک می‌کند» (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱، ص ۷۷). مثلاً مجرمین یقه‌سفید به آسانی برای حفظ و تحقق اهداف تجاری محیط و گروه کاری خود، مرتکب جرم می‌شوند؛ چون موفقیت تجاری محیط کاری خود را والاتر و مهم‌تر از التزام به قوانین حاکم می‌دانند. یا برخی فرزندان برای تهیه وسایل و امکانات مورد نیاز اعضای خانواده مرتکب جرم می‌شوند. یا همچنین اشخاص برای رقابت با یکدیگر در داخل گروه خاص مرتکب جرم می‌شوند. مثلاً فرد نوجوان با ارتكاب افعال خشونت‌بار می‌خواهد به همسالان خود نشان دهد که او دارای شجاعت و موقعیت خاصی است. این موضوع ریشه در یکی از یافته‌های بنیان این نظریه دارد که معتقد

۱. در عرف مردم ایران ضرب‌المثل‌هایی چون «دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه» یا «رطب خورده منع رطب چون (با کی) کند» به این فن اشاره می‌کند.

2. Appeal to higher loyalties

است که نوجوانان به دنبال یافتن هیجان هستند که گاهی تحقق آن منوط به نقض قانون است. معمول‌ترین اصطلاح در میان این دسته از بزهکاران، این است که: «این کار را برای خودم نکردم» (ویلیامز و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷) و یا «من به دوستانم کمک می‌کردم» (مارش و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵).

۲-۳. ایرادات و انتقادات وارده بر نظریهٔ خنثی‌سازی جرم

مطابق این نظریه، بزهکاران نسبت به قوانین حاکم در جامعه وابستگی داشته و گرچه می‌خواهند عنصر مطلوبی در جامعه باشند، ولی از طریق فنون خنثی‌سازی، ارتکاب جرم و نقض قانون را توجیه می‌کنند. این موضوع بدین معنی است که بزهکاران فی‌نفسه به قوانین جامعه ارجح می‌نهند. مهم‌ترین ایرادی که به این نظریه وارد شده، این است کههدر مورد بزهکارانی که ارتکاب جرم را نه فقط قابل قبول، بلکه مطلوب و جذاب و مفید می‌پندارند، قابل استناد نیست. زیرا این بزهکاران اساساً ارتکاب جرم را امر نامطلوبی نمی‌دانند که برای رفع این خصیصه (نامطلوب بودن)، به توجیه رفتار خود پردازند. مثلاً روسپی‌گرانی که در خیابان‌ها به دنبال جذب مشتری هستند، ارتکاب این فعل را اساساً مطلوب می‌دانند و برای ارتکاب آن به هیچ‌وجه دنبال توجیه آن نیستند (Volkan, 2006, p. 477). یا مجرمین سیاسی، به درستی راه خویش ایمان دارند و حتی کشته شدن در این راه را افتخار می‌دانند. به همین دلیل، مجرمین سیاسی را «مجرمین اقناع شده» می‌خوانند (ن.ک؛ میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲، ص ۷۵، زیرنوشت ۱)؛ زیرا قانع شده‌اند که راهشان درست است.

به دیگر سخن، نظریهٔ خنثی‌سازی فقط نسبت به بزهکارانی قابلیت استناد دارد که فی‌نفسه و ذاتاً ارتکاب جرم را قبیح می‌دانند، ولی برای بزهکارانی که مفهوم تقصیر را نه به وسیلهٔ فنون خنثی‌سازی، بلکه از طریق تعریف‌ها و قرائت‌های ارزشی و هنجاری از رفتار مجرمانه خودشان، توجیه می‌کنند، قابل استناد نیست. برای نمونه، تروریست‌ها^۱ یا افراد دارای طبیعت سادومازوشیست که از بزهکاری و بزه‌دیدگی لذت می‌برند و یا زنان خیابانی نمونه‌ای از این بزهکاران هستند.

در مقابل این انتقاد، طرفداران این نظریه معتقدند که استفادهٔ متداول از فنون خنثی‌سازی در

۱. به نظر می‌رسد پاره‌ای از جرایم تروریستی را می‌توان بر اساس فن «توسل به تعهدات بالاتر» توجیه کرد. برای چنین افرادی رسیدن به آرمان مطلوب و فدا شدن در راه آن نوعی افتخار است. فرد تروریست با توسل به آرمان‌های سیاسی، مذهبی و خود تن به این اقدامات خطرناک می‌دهد.

نزد چنین بزهکارانی منتج به حصول چنین نگرشی شده است. زیرا این بزهکاران پیوسته و متداولاً از فنون خنثی‌سازی استفاده کرده و در نتیجه استفاده مکرر از این فنون، مفهوم تقصیر و درک رفتارهای قانون‌مدار و هنجارهای جامعه، خودبه‌خود کنار گذاشته خواهد شد و نهایتاً چیزی برای توجیه وجود ندارد و ارتکاب جرم به تدریج راحت‌تر و آسان‌تر خواهد شد. به عبارت دیگر، حد فاصلی بین رغبت و تمایل به ارتکاب یک جرم با اقدام به آن جرم در نزد چنین بزهکارانی وجود ندارد. اگر ما این حد فاصل را به عنوان تقصیر و درک هنجارها و قوانین تلقی کنیم، چنین فاصله‌ای وجود ندارد و عدم وجود این فاصله صرفاً در اثر استفاده مکرر از فنون خنثی‌سازی می‌باشد.

انتقاد دیگری که نسبت به این نظریه وارد شده، این است که اگر توجیهاتی که سایکس و ماتزا عنوان کرده‌اند، قبل از ارتکاب جرم و برای خنثی نمودن حس تقصیر و گناه به کار رود، این امر مفهوم خنثی‌سازی را خواهد داشت. ولی اگر این دلایل بعد از ارتکاب جرم برای سرکوب نمودن حس تقصیر به کار رود، این عمل دلیل تراشی و منطقی نمودن فعل ارتکابی است. بنابراین، نظریه خنثی‌سازی جرم، فقط در مورد جرایمی قابلیت استناد دارد که مجرمین قبل از ارتکاب جرم، از فنون خنثی‌سازی استفاده می‌کنند. در حالی که این توجیهات معمولاً بعد از ارتکاب جرم اظهار می‌شود. این موضوع سبب می‌شود تشخیص این امر که فن به کار رفته قبل یا بعد از ارتکاب جرم صورت گرفته، با مشکل مواجه شود (<http://www.criminology.FSU.edu/crimetheory/Matza.htm>).

ایراد دیگر این نظریه، عدم توجه به علل ساختاری و بیرونی بزهکاری است. گفته شد که این نظریه بر تحلیل فرایند روانی خنثی‌سازی یا توجیه تمرکز کرده و سخنی از سایر علل بزهکاری به میان نمی‌آورد. این در حالی است که جرم‌شناسان، جرم را معلول مجموعه علل و عوامل متعدد درونی و بیرونی، فردی و اجتماعی و محیطی می‌دانند.

ایراد دیگر این است که نظریه خنثی‌سازی تا قبل از ارتکاب جرم، کاربرد چندانی ندارد. تنها بعد از ارتکاب جرم است که ما متوجه می‌شویم که بزهکار چگونه تصویر قبیح جرم را خنثی ساخته است. برای مقابله با بزهکاری، این نظریه باید راهکاری ارائه دهد که قبل از ارتکاب جرم تأثیرگذار باشد که ظاهراً توجه مطلوبی به آن نداشته است. به عبارت دیگر، این نظریه برای جلوگیری از تکرار جرم مناسب‌تر است تا ارتکاب جرم برای بار نخست. زیرا تا جرمی واقع نشده باشد، نمی‌توان از دنیای ذهنی افراد آگاه شد.

۳. تأثیر نظریه‌خشی‌سازی جرم بر عدالت ترمیمی

در مباحث پیشین با آموزه‌ها و خاستگاه نظریه‌خشی‌سازی آشنا شده و به بررسی انتقادات وارده نسبت به آن پرداختیم. در این گفتار به تأثیر اندیشه‌های بنیان این نظریه در شکل‌گیری آموزه عدالت ترمیمی و فرایندهای آن می‌پردازیم.

۳-۱. تأثیر نظریه‌خشی‌سازی جرم در اجرای فرایندهای ترمیمی

همان‌طور که اشاره شد، عدالت ترمیمی، عدالتی مبتنی بر مشارکت فعال تمام سهامداران پدیده مجرمانه و متضررین از جرم و حامیان بزه‌دیده و بزه‌کار است و مشارکت تمام اشخاص از رهگذر گفتگو و اظهار نظر پیرامون جرم و طرح برنامه جبرانی و التیام‌دهنده و نیز ایجاد حس همدلی و احترام بین آن‌ها اتفاق می‌افتد. به عبارتی بهتر، «گفتگو عنصر کلیدی در اجرای فرایندهای ترمیمی است. در برنامه‌های ترمیمی، عواقب و آثار ناشی از ارتکاب جرم از طریق گفتگوی متقابل انتقال یافته و متعاقب بر آن، درک این آثار و صدمات تسهیل می‌یابد. گفتگو فقط موجب التیام بزه‌دیدگان نیست، بلکه فرصتی را برای بزه‌کاران به ارمغان می‌آورد تا اصلاح‌پذیری و مسؤولیت‌پذیری آن‌ها تقویت شود. در یک روند گفتگوی متقابل و سنجیده و منصفانه حس مسؤولیت‌پذیری در وجود بزه‌کاران تحقق می‌یابد. اگر بزه‌کاران در روند گفتگو با نتایج بزه ارتكابی خود مواجه شوند، مثلاً بزه‌دیدگان جرایم و اختلالات زندگی آن‌ها را مشاهده نمایند، ممکن است درک صحیح اخلاقی در آن‌ها پدیدار گردد. زیرا تصوّراتی در مجرمین شکل خواهد گرفت که خودبه‌خود بزه‌کاران را وادار می‌سازد واقعیات را ببینند و از نقاب آشفتگی درونی خودشان که منجر به اختفای آنچه که بزه‌دیدگان متحمل زیان گردیده اند، می‌شود، عبور کنند» (Kuo and et. al, 2010, p. 320).

حال بعد از ذکر این ویژگی اساسی در فرایندهای ترمیمی، مروری گذرا به نظریه‌خشی‌سازی جرم می‌کنیم. بزه‌کار در این نظریه، فردی است که مسؤولیت، ضرر و زیان و بزه‌دیده خود را انکار می‌کند و یا جرم را صرفاً برای اعمال وفاداری به تعهدات بالاتر خود مرتکب شده و یا اینکه محکوم‌کنندگان و تخطئه‌کنندگان رفتار خود را محکوم می‌کند. به عبارت دیگر، فرد بزه‌کار بدین صورت و با توسل به این فنون، راه ارتکاب جرم را برای خود هموار می‌کند. بنابراین، باید تدبیر مناسبی اندیشید تا راه چنین توجیهاتی بسته شود.

برنامه‌های عدالت ترمیمی زمینه مناسبی را فراهم می‌سازد تا فرد بزه‌کار به نادرستی توجیه‌های خود پی ببرد. به عبارت دیگر، «تمامی مفاهیم فوق در روند اجرای برنامه‌های ترمیمی

و از رهگذر گفتگوهای متقابل تغییر مناسب پیدا می‌کند. وقتی در متن جلسات رویه‌های ترمیمی، بزه‌دیدگان و افراد متأثر از جرم به صورت رو در رو با بزهکار از صدمات و خسارت‌های وارد شده به خود اظهار نظر می‌کنند، سازوکارهای مذکور در نظریه خنثی‌سازی به چالش کشیده می‌شود و در اغلب موارد بزهکاران به نادرستی توجیحات خود پی می‌برند. برنامه‌های عدالت ترمیمی تصویر کاملاً واقعی و اخلاقی از رفتار مجرمانه و شرایط آن و علل و نتایج زیان‌بار جرم را ارائه می‌دهند و همچنین دلایلی را روشن می‌سازند که چرا آن عمل خاص به عنوان رفتار غیر قابل قبول و غیر قابل تحمل در نظر گرفته می‌شود و این روند را نهادینه می‌کنند که بایستی تصوّرات اشتباه بزهکاران به طور واقعی اصلاح شود. این برنامه‌ها نوعی فشار مثبت شدیدی را به بزهکاران وارد می‌کنند تا چشم‌انداز اخلاقی خود را تغییر دهند» (Barton, 2000, pp. 11-53).

در تمامی فرایندهای ترمیمی به خصوص در برنامه میانجی‌گری، گفتگو و مذاکره بین طرفین اختلاف کاملاً مشهود است. «در این برنامه آن چیزی که از بُعد نظریه روایتگری^۱ و نقل داستان قابل التفات است، مسأله روایت و شرح رخداد جنایی و آثار و نتایج آن و تأثیرات آن بر زندگی بزه‌دیده و اطرافیان وی است. تأکید نظریه روایتگری اصالتاً بر روی مجال و فرصت بیان مستقیم حادثه و داستان بزه‌دیدگی و آثار و نتایج آن برای شخصیتی (بزهکار) است که به ناگاه در سیر روایت و آن چیزی که در فرایند میانجی‌گری اتفاق می‌افتد (نقل و بیان داستان بزه‌دیدگی)، واجد آثار روانی و حتی فیزیولوژیکی برای بزهکار و بزه‌دیده است. در گفتگوهای دوطرفه، مهم‌تر از خود داستان، «بیان داستان» می‌باشد. خود داستان اشاره به موضوع حادثه جنایی دارد و نقل داستان اشاره به عبارت‌ها و جمله‌ها و تعابیر و طرز بیان و حالت‌های روانی، ظاهری و بدنی در نقل داستان بزه‌دیدگی دارد.

انعکاس وقایع مجرمانه در قالب داستان برخاسته از چند محرک و انگیزه عمده است. از آن جمله، ضرورت تعلیل زنجیره علّیت حادثه، ضرورت بیان دیدگاه‌های درونی و قضاوت اخلاقی اشخاص در مورد حادثه مجرمانه، نیاز به یافتن پاسخ‌ها و توضیحات مناسب در مورد نقاط غیرقابل درک و کور داستان جنایی و بالاخره نیاز شخص به دفع تهدید است و تعارضاتی که متوجه نظام ارزش‌های فردی اشخاص شده است. چرا که بیان داستان، بیان ارزش‌های مورد اعتقاد بزه‌دیده و بزهکار و بیان اینکه شخصی آن‌ها را نادیده گرفته است، تلقی می‌شود. با توجه به این گونه محرک‌ها و انگیزه‌ها، راوی داستان بزه‌دیدگی در واقع مخاطب خود (بزهکار) را در

مسیری مشابه تجربه بزه‌دیدگی خویش قرار می‌دهد و یک انتظار تلویحی دارد که مخاطب در طی این مسیر به نتایج و آثار قضاوت‌ها، برداشت‌ها و احساسات مشابه راوی داستان برسد. در این طریق هرچه کلمات و عبارات مناسب‌تر و رساتر بوده فرصت و مجال کافی برای شرح حادثه موجود باشد و مخاطبین علاقه‌مند و حساس‌تری وجود داشته باشد، اثری مطلوب‌تر از آن انتظار خواهیم داشت و این امر تفاهم و درک متقابل و ایجاد حس همدردی مخاطبین داستان را به همراه خواهد داشت و طی این چنین فرایندی است که طرف مقابل بزه‌دیده یعنی بزه‌کار به یک احساس مسؤولیت اخلاقی خودانگیخته و آگاهانه نایل می‌شود» (عباسی (ب)، ۱۳۸۲، صص ۷۴-۷۲).

بزهکاری که قبلاً مسؤولیت و صدمه و زیان و یا بزه‌دیده خود را انکار می‌کرد، در خلال فرایند ترمیمی به اشتباهات خود پی می‌برد. زیرا در فرایندهای ترمیمی این امکان فراهم می‌شود که از رهگذر گفتگوها و مواجهه‌های حضوری و صحبت‌ها و اظهارات بزه‌دیده و بیان احساسات و رنج‌ها و آثار واقعی و مخرب بزه بر زندگی خود و خانواده وی، بزه‌کار از آثار و عواقب زیان‌بار عمل خویش آگاهی یافته و وجدان انسانی وی بیدار شود و با قبول بزه و آثار و مسؤولیت‌های آن، احساس همدردی و یکدلی با بزه‌دیده کند. در واقع بزه‌کار با استماع خواسته‌ها و نیازهای بزه‌دیده و این که چه آسیب‌ها و زیان‌هایی به دنبال جرم ارتكابی وی به بزه دیده وارد شده است و پی بردن به تقصیر خود نسبت به جبران ضرر و زیان ناشی از عمل مجرمانه‌اش احساس مسؤولیت می‌کند. بزه‌کار درمی‌یابد که نسبت به عمل خود مسؤول بوده و تا حد امکان سعی می‌کند در مقام پاسخ‌دهی به زیان‌هایی برآید که در نتیجه ارتكاب جرم، بزه دیده تحمل کرده است. بزه‌دیده و بزه‌کار در گفتگوهای متقابل علاوه بر استماع اظهارات طرف مقابل، به نحو مطلوبی از حالات اعضای بدن مانند حالت چهره، لرزش لب‌ها، گونه‌ها و لرزش دست‌ها، حالت نگاه‌ها نیز مطلع می‌شوند. بدین ترتیب مراتب احساسات و دردها و رنج‌ها به طور مؤثرتری منتقل می‌گردد.

با توجه آنچه که گفته شده، این نتیجه قابل حصول است که بزه‌کار درمی‌یابد که واقعاً بزه دیده‌ای وجود دارد و حقیقتاً ضرر و زیانی ناشی از بزه ارتكابی او، وارد شده است و با استماع و مشاهده این ضرر و زیان‌ها به مسؤولیت خود پی می‌برد. البته برای تحقق چنین دیدگاهی لازم است که فضای گفتگو به گونه‌ای باشد که طرفین در آن احساس راحتی کنند. حتی شیوه چیدمان و دکوراسیون مکان گفتگو، نور مناسب و وسعت محل و ترتیب وضعیت نشستن بزه‌دیده و بزه‌کار باید به صورتی باشد که احساسات و تألمات ناشی از بزه، از بزه‌دیده به

بزهکار انتقال یابد و گفتگوی واقعی و صادقانه و بی‌ریا شکل بگیرد. یکی دیگر از فنون خنثی‌سازی جرم، محکوم کردن محکوم‌کنندگان بود که در اثر آن بزهکار به مسئولین قضایی و دولتی بدبین بوده و آن‌ها را ریاکار می‌داند. حال باید ببینیم که آیا در عدالت ترمیمی برای اصلاح این نگرش، راهکاری وجود دارد یا خیر؟

گفته شد که عدالت ترمیمی تلاش می‌کند تا تمامی سهامداران جرم را در رسیدگی‌ها دخیل کرده و به آنها نقش فعالی را واگذار کند. این امر زمینه مشارکت عموم افراد را در برنامه‌های ترمیمی فراهم می‌سازد. «نظام عدالت با بهره‌گیری از ابزارهای عدالت ترمیمی باعث جلب اعتماد و استقبال گسترده عمومی می‌گردد. بدین ترتیب مردم به دستگاه عدالت کیفری تنها به عنوان مرجع و مصدر رسمی اعمال قدرت حکومت‌ها و اعمال ضمانت اجراها نمی‌نگرند. در مواردی، نفس حضور مقامات عدالت کیفری مانند پلیس در گفتگوهای میانجی‌گری باعث ایجاد حلقه‌های ارتباط و دوستی ملموس با جامعه و باعث جلب اعتماد عمومی می‌گردد و این حضور باعث ارتقاء آموزش فرهنگ برخورد مردمی به پرسنل دستگاه عدالت کیفری گشته و باعث اصلاح فرهنگ برخورد خشن با افراد خواهد شد. دستگاه عدالت کیفری با دادن سهمی در اداره عدالت کیفری به شهروندان جامعه مدنی و محرم دانستن آن‌ها در حل و فصل مسائل و تنازعات ایجاد شده اعتماد و التفات عمومی را جلب می‌کند» (عباسی ب)، (۱۳۸۲، ص ۱۰۹). به عبارت دیگر، هر چه میزان مشارکت مردم در دادرسی‌ها بیشتر شود، اعتماد آن‌ها نیز به دادگستری بیشتر خواهد شد و به هر میزان که از مشارکت آن‌ها کاسته شود، اعتماد آن‌ها نیز کاهش خواهد یافت.

نظام عدالت با استفاده از فرایندهای ترمیمی موجب تأمین رضایت خاطر شهروندان و مراجعین خود می‌شود و تأمین رضایت خاطر مراجعین اثر مثبتی بر نگرش افراد به دستگاه عدالت کیفری خواهد داشت. اگر بزهکار نقش فعالی در مدیریت پدیده مجرمانه داشته باشد و در خلال اعمال این نقش فعال با متولیان دستگاه عدالت کیفری آشنایی نزدیکی پیدا کند، مسلماً تصورات نادرست پیشین او مبنی بر فاسد بودن مقامات عدالت کیفری اصلاح خواهد شد و در نتیجه یکی از سازوکارهای خنثی‌سازی جرم از رهگذر اجرای فرایندهای ترمیمی از بین خواهد رفت.

نهایتاً در راستای تبیین رابطه عدالت ترمیمی با نظریه خنثی‌سازی جرم باید خاطر نشان ساخت که در برنامه‌های ترمیمی، حامیان، دوستان، اعضای خانواده و کلاً اشخاصی که برای بزهکار اهمیت دارند باید شرکت داده شوند و این افراد با تقبیح فعل بزهکار، بدون تقبیح شخصیت

انسانی او، در تحقق اهداف عدالت ترمیمی متمر ثمر خواهند بود. از طرفی، یکی از سازوکارهای مطرح در نظریه خنثی سازی جرم این است که فرد جرم را در راستای اعمال وفاداری به اعتقادات و تعهدات گروهی مرتکب می شود که التزام به این تعهدات را بالاتر از التزام به قوانین می داند. حال اگر تمامی اشخاصی که برای بزهکار مهم هستند و اعتقادات و روابط آنها با بزهکار واجد اهمیت فراوان برای بزهکار است، فعل ارتكابی بزهکار را تقبیح کنند، دیگر چه اثری از تصور پیشین بزهکار در ارتكاب جرم برای اعمال وفاداری بیشتر نسبت به این اشخاص خواهد ماند؟ مسلماً این توجیه نیز در خلال فرایندهای ترمیمی، نادرست بودن خود را برای بزهکار جلوه گر می سازد. زیرا بزهکار مشاهده می کند که همین افراد مخالف رفتار مجرمانه او هستند. برای نمونه، بزهکاری که سیر کردن شکم اعضای خانواده خود را بهانه ای برای سرقت قرار می دهد، در جریان برنامه های ترمیمی مشاهده می کند که نه تنها اعضای خانواده وی از این کار راضی نیستند، بلکه احساس شرمساری می کنند. لذا فرد متوجه می شود که توجیه وی درست نبوده و باید راه خود را تغییر دهد.

با عنایت به آنچه بیان گردید، سایکس و ماتزا معتقد بودند که برای پیشگیری و مبارزه با پدیده مجرمانه باید فنون خنثی سازی جرم را در بزهکاران از بین ببریم. عدالت ترمیمی نیز از طریق فرایند گفتگوهای متقابل و متأثر از یافته های این نظریه، به مقابله با پدیده مجرمانه می پردازد. ولی آیا نظریه خنثی سازی جرم می تواند تبیین کننده دقیق عدالت ترمیمی باشد و یا به عبارت دیگر، آیا این نظریه شالوده دقیق و جامعی برای عدالت ترمیمی محسوب می شود یا خیر؟ پاسخ به این پرسش را در مبحث بعدی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲-۳. ارزیابی و مقایسه نظریه خنثی سازی جرم با عدالت ترمیمی

این نظریه به رغم اهمیتی که در تبیین و توجیه اهداف و برنامه های عدالت ترمیمی دارد، از جامعیت لازم برخوردار نیست. چون در مورد آن دسته از بزهکارانی می تواند صادق باشد که پایبند ارزش ها و هنجارهای اجتماعی هستند و جرم و هنجارشکنی را اساساً امری قبیح و نامطلوب می دانند، ولی برای از بین بردن این تصویر قبیح ذهنی آن را توجیه می کنند. برای بعضی از بزهکاران، مثل بزهکاران به عادت یا کسانی که دارای شخصیت ضد اجتماعی اند و احساس شرم و حیا نمی کنند، اصولاً مسأله تقصیر مطرح نیست که به توجیه آن پردازند (رحیمی نژاد، ۱۳۸۹، ص ۱۲۹). یا در مورد مجرمین سیاسی، نمی توان بر مبنای این نظریه راهکاری ارائه کرد. این گروه از بزهکاران، آنچنان به درستی راه خود ایمان دارند که رفتار

خود را زشت و نادرست ندانسته و چه بسا بازگشت از عقیده قبلی خود را امری ناصواب می‌دانند.

از سوی دیگر، نظریه خنثی‌سازی جرم یک نظریه بزهکار محور است و گرچه بزهکار یکی از اضلاع عدالت ترمیمی محسوب می‌شود، ولی این الگوی نوین منحصر به توجه به بزهکار نیست. عدالت ترمیمی، بزه‌دیدگان، اعضای جامعه محلی و متضررین ثانوی از جرم و نیز جبران خسارت‌های آن‌ها را به عنوان یکی از اهداف عمده خود مدنظر دارد. بنابراین، نظریه خنثی‌سازی جرم از این حیث نمی‌تواند تبیین‌کننده آموزه‌های پارادایم نوین عدالت ترمیمی باشد. زیرا این نظریه صرفاً به دنبال تبیین علت جرم و بزهکاری است و با انتقادی که قبلاً بیان گردید، این نظریه ناظر به بخشی از بزهکاران می‌باشد، نه همه آنها. با این اوصاف این نظریه تبیین‌کننده دقیق عدالت ترمیمی محسوب نمی‌شود.

همچنین، اگر دقیق‌تر به موضوع نگاه کنیم، مشاهده می‌شود که بیش از آنکه نظریه خنثی‌سازی زمینه پیدایش عدالت ترمیمی را فراهم کرده و بر آن تأثیر گذاشته باشد، ظهور عدالت ترمیمی است که بستری فراهم می‌سازد تا در پرتو اجرای برنامه‌های ترمیمی، نادرستی فنون خنثی‌کننده جرم برای بزهکاران مشخص شود. به نحوی که می‌توان گفت کانون اصلی ارتباط این دو، همین موضوع است.

نتیجه

از مطالب پیشین می‌توان به این نتیجه رسید که نظریه خنثی‌سازی جرم با آموزه عدالت ترمیمی ارتباط عمیقی دارد و این ارتباط را می‌توان در برنامه‌های عدالت ترمیمی و شیوه‌های اجرای آن مشاهده کرد. در نظریه خنثی‌سازی جرم، بزهکار با توسل به پنج فن «انکار مسؤلیت»، «انکار بزه‌دیده»، «انکار ضرر و زیان»، «توسل به اعتقادات و تعهدات بالاتر» و «محکوم کردن محکوم‌کنندگان» رفتار ارتكابی خود را «توجیه» نموده و عوامل بازدارنده درونی را «خنثی» کرده و در نتیجه، راه ارتكاب جرم هموارتر می‌شود. برنامه‌های عدالت ترمیمی از آنجا که مبتنی بر گفتگو و تبادل نظرات، احساسات و تجربیات سهامداران جرم است، فرصتی فراهم می‌سازد تا بزهکار متوجه شود فنونی که وی به کار بسته است، چندان صحیح و درست نیستند و حتی برخی از آنها مبتنی بر تصورات باطل و اشتباه است. در واقع، این برنامه‌ها فرصتی است تا فنون خنثی‌سازی خنثی شوند و فرد بزهکار دوباره با همان توجهات پیشین به دنبال جرم نرود. در جریان این برنامه‌ها، بزهکار متوجه می‌شود ضرری که

مورد انکار وی بود، واقعاً وارد شده است؛ بزه‌دیده‌ای که وی منکر او بود، عملاً وجود دارد؛ مسؤولیتی که وی آن را انکار می‌کرد، قابل انکار نیست؛ محکوم‌کنندگانی که وی آنها را ناپاک و ریاکار می‌دانست، بری از این آنها ماتند؛ و تعهدات و اعتقادات بالاتری که وی به آنها استناد می‌کرد، از چنین جایگاه والایی برخوردار نیستند. همه اینها در طول فرایندهای ترمیمی ممکن است رخ دهند.

علی‌رغم ارتباط بین این نظریه و عدالت ترمیمی، این نظریه نمی‌تواند مبنای جامع و دقیقی برای تبیین عدالت ترمیمی و برنامه‌های آن محسوب شود. زیرا این نظریه، (الف) در مورد تمامی جرائم و همه مجرمین قابل استناد نیست، در حالی که عدالت ترمیمی و به ویژه مدل ناب‌خواه (الغاگرای) آن در صدد آن است تا برای تمامی جرائم و بزهکاران برنامه مناسبی را اتخاذ کرده و جایگزین نظام عدالت کیفری موجود کند؛ و (ب) با غفلت از جایگاه، نقش و نیازهای بزه‌دیده، فقط بر فرد بزهکار و علت بزهکاری وی توجه کرده است. این در حالی است که بزه‌دیده و جبران زیان‌های وی یکی از اهداف اصلی برنامه‌های ترمیمی است. در نتیجه، این نظریه را باید تنها یکی از رودخانه‌هایی است که به دریای عدالت ترمیمی می‌ریزد و راه را برای تثبیت جایگاه و تقویت برنامه‌های آن هموار می‌سازد.

منابع

منابع فارسی

قرآن کریم

- بریث ویت، جان (۱۳۸۵)، *عدالت ترمیمی*، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۳، صص ۵۷۰-۵۲۱.
- رایت، مارتین، مارشال، تونی و مایز، مایکل (۱۳۸۴)، *عدالت ترمیمی: ارتقاء بخشیدن رویکرد -بزه‌دیده محوری (مجموعه مقالات)*، ترجمه امیر سماواتی پیروز، چاپ اول، تهران، انتشارات خلیلیان.
- پرادل، ژان (۱۳۸۱)، *تاریخ اندیشه‌های کیفری*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- رحیمی نژاد، اسمعیل (۱۳۸۹)، *دکترین احیای نفس و رابطه آن با عدالت ترمیمی*، مجله علمی و پژوهشی نامه مفید، حقوق تطبیقی، شماره ۸۲، صص ۱۴۴-۱۲۷.
- زهر، هوارد (۱۳۸۸)، *کتاب کوچک عدالت ترمیمی*، ترجمه حسین غلامی، چاپ دوم، تهران، انتشارات مجد.
- سماواتی پیروز، امیر (۱۳۸۵)، *عدالت ترمیمی، تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن*، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه بینه.
- شیری، عباس (۱۳۸۵)، *پارادایم‌های عدالت کیفری: عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۴، زمستان، صص ۲۴۶-۲۱۳.
- عباسی، مصطفی (الف) (۱۳۸۲)، *عدالت ترمیمی دیدگاه نوین عدالت کیفری*، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۹، پاییز و زمستان، صص ۱۲۸-۸۵.
- عباسی، مصطفی (ب) (۱۳۸۲)، *افتق‌های نوین عدالت ترمیمی در میانجی‌گری کیفری*، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشور.
- غلامی، حسین (۱۳۸۹)، *عدالت ترمیمی، در؛ علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)*، چاپ سوم، تهران، انتشارات سمت.
- غلامی، حسین (۱۳۸۵)، *عدالت ترمیمی*، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- فروزش، روح‌اله (۱۳۸۶)، *جایگاه عدالت ترمیمی در فقه اسلامی و حقوق ایران*، چاپ اول، تهران، انتشارات خرسندی.
- کاپتن، هنریک و مالچ نیکل، مارک (۱۳۸۴)، *جرم، بزه‌دیدگان و عدالت، مقالاتی در*

- مورد اصول و رویه، ترجمه امیر سماواتی پیروز، چاپ اول، تهران، انتشارات خلیلیان.
- کریستی، نیل (۱۳۸۵)، اختلاف‌ها به مثابه دارایی، ترجمه حسین غلامی، فصلنامه تخصصی فقه و حقوق، سال دوم، شماره هشتم، صص ۱۹۶-۱۶۷.
- مارش، یان، ملویله، گینور، مورگان، کیت، نوریس، گارت و والکینگتن، زئو (۱۳۸۹)، نظریه‌های جرم، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- مک رای، آلن و زهر، هوارد (۱۳۸۶)، کتاب کوچک نشست‌های گروهی خانوادگی، ترجمه حسین غلامی، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
- میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۹۲)، حقوق کیفری اختصاصی (۳)، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، چاپ بیست و سوم، تهران، نشر میزان.
- موریس، آلیسون و ماکسول، گابریل (۱۳۸۲)، عدالت ترمیمی؛ الگوی جدید تفکر در امور کیفری، ترجمه حسین غلامی، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۹، تابستان، صص ۲۰۴-۱۸۳.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۴-۱۳۸۳)، تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی (جامعه‌شناسی جرم)، تهیه شده توسط مهدی صبوری پور، بازبینی و ویرایش شده توسط مجید صادق‌نژاد نائینی و حامد صفایی آتشگاه در سال ۱۳۹۱.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۲)، از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، سال دوم، شماره‌های ۹ و ۱۰، پاییز و زمستان، صص ۳۸-۳.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۷)، جزوه مختصر جرم‌شناسی (خلاصه مباحث جرم‌شناسی)، گردآوری شده توسط مجتبی جعفری.
- وایت، راب و هینز، فیونا (۱۳۹۰)، جرم و جرم‌شناسی؛ متن درسی نظریه‌های جرم و کجروی، ترجمه علی سلیمی، چاپ چهارم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- وُلد، جرج، توماس، برنارد و اسنپیس، جفری (۱۳۸۸)، جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه-های جرم‌شناسی)، ترجمه علی شجاعی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمویلیامز، فرانک پی و - مک شین، ماری لین دی (۱۳۸۳)، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، چاپ اول، تهران، نشر میزان.

انگلیسی

- Barton, Charles (2000), Theories of Restorative Justice, Australian Journal of Professional and Applied Ethice, Vol. 2, No. 1, July, pp. 41 – 53.
- Bazemore Gordon and Umbreit, Mark (2001), Comparison of Four Restorative Conferencing Models, Justice, Bulletin of Office of Jovenile Justice and Delinquency Prevention, February, pp. 1-20.
- Braithwaite, John and Mugford, Stephen (2001), "Conditions of Successful Reintegration Ceremonies, Dealing with Juvenile Offender", The Search School of Social Sciences, the Australian National University, In: Roche, Declan, Restorative Justice, London School of Economic and Political, pp. 139-171.
- Braithwaite, John (1989), Crime, Shame and Reintegration, Cambridge University Press.
- Carolyn, Hoyle (2010), Restorative Justice, Vol. 1, 2, 3, 4, London and New York, Routledge.
- Coleman, Jame William (1987), Toward an Integrated Theory of White-collar Crime, American Journal of Sociology, Vol. 93, No. 2 , pp. 406-439
- Copes, Heith and Topalli Volkan (1997), Criminological Theory, MC Graw-Hill, 1221 Avenue of the Americans, New York.
- Copes, Heith and Vieraitis, Lynne and Jochum, Jennifer (1996), Bridging the Gap between Reseach and Practice: How Neutralization Theory Can Inform Reid Interrogation of Identity Thieves, Journal of Criminal Justice Education, Vol. 18, No. 3, November, pp. 444-460.
- Dabney, Dean.AM (1995), Neutralization and Deviance in the Workplace: Ttheft of Supplies and Medicines by Hospital Nurses, Deviant Behavior, Vol. 16, Issue. 4, pp. 313-331.
- Greenberg, Jerald (1990), Employee Theft as a Reaction to Underpayment Inequity: The Hidden Cost of Pay Cuts, Journal of Applied Psychology, Vol. 75, No. 5, pp. 561-568.
- Hadley, Michaeile (1998), The Spritual Roots of Restorative Justice, editor Albany, Ny, State University of New York Press.
- Hirschi, Travis (1969), Cause of Delinquency, by the regents of the university of California press.
- <http://www.criminology.FSU.edu/crimetheory/Matza.htm>
- Matza, David (1961), *Delinquency and Drift*, John Wiley, New York.
- Newburn, Tim (2007), Criminology, U.S.A, Willian Publishing.
- Pavlich, George (2010), Ethics Restorative Justice, Universal Principles and, in: Carolyn, Hoyle, Restorative Justice, London and New York, Routledge.
- Shih-ya Kuo and Longmire, Dennis and Guvelier, Steven. J (2010), An Empirical Assessment of the Process of Restorative Justic, Journal of Criminal Justice, Department of Criminal Justice, West Virginia State University, United States, No. 38, pp.318-328.
- Strang, Heather and Sherman, Lawrence.W (2003), Repairing the Harm: Victims and Restorative Justice, Utah Law Review, No. 1, pp. 15-42.
- Sykes Gresham and Matza, David (1957), " Thechniques of Neutralization: a Theory of Delinquency ", American Sociological Review, Vol. 22, No. 6, pp. 664-670.

- Sylvester, Douglas J. (1996), Myth in Restorative Justice History, Utah Law Review, pp. 471-499.
- Volkan, Topli (2006) "The Seductive Nature of Autotelic Crime: Understanding Hardcore Street Offending, How Neutralization Theory Serves as a Boundary Condition for Georgia State University" Sociological Inquiry, Vol. 76, Issue. 4, November, pp.475-501.
- Weitekamp, E (1991), the History of Restorative Justice, Criminal Justice Press.
- Wright, Martin (2002), An International Approach: What Is Restorative Justice?, Paper to Seminar in Honour of Gunnal Marne, Mediation and Restorative Justice, stockholm, 18 April, pp. 1-20.
- Wright, Martin (2002) "the Paradigm of Restorative Justice" Research and Practice, Summer, pp. 1-8.
- Zehr, Howard (1990), Changing Lenses, a New Focus for Crime and Justice, Pennsylvania, Waterloo, Herald Press.

